



۲۰۱۳/۰۴/۱۵



عبدالحكيم سامع

## آيا افغانستان اشغال است؟

قريب دوازده سال است که در سالهای اخير، در عرصه سياسی افغانستان، از «چهار دهه» به اينطرف، که فکر می شود، طولانی ترين، حالت بحرانی تاريخ آن باشد، در عدم موجوديت صلح، تسلط فضای جنگ و خونريزی و ويرانی جريان دارد. اينک بار ديگر، شعارها و نتيجگيری های ذهنی، از جانب «حلقات مختلف» تشنه قدرت، در حالیکه از نگاه طرز تفکر سياسی عليه همدیگر در موقف های «خصمانه» نیز قرار دارند، برای «جلب» طرفداران، هر یک خود را «آزادی خواه» می نامند و اولين کلمه ای را که بزبان می آورند، می گویند: «افغانستان اشغال است!».

آنچه را که عده ديگری همچنان، با شدت قابل ملاحظه، «اشغال» کشور افغانستان را، مشابه با «هجوم قوای شوروی» می دانند، اقدامی است، که روز ۷ اکتوبر ۲۰۰۱م، در تحت نام، «جنگ عليه تروريزم»، به رهبری ایالات متحده امریکا، و حمايت متحدین آن، از خاک افغانستان، آغاز یافت. علاوه ازین «نوع جنگ»، آن «قدرت بزرگ»، مفهوم حمايت از «آزادی دوامدار» را، برای خود و دوستان آن، نیزضمیمه ساخته، این «جنگ» را دشوار و «طولانی» با اشکال متنوع تعريف نمودند.

در ارزیابی های مطبوعاتی خود، در باره وضع حاکمیت طالبان چنین گزارش می یافت: «از سال ۱۹۹۶م الی ۲۰۰۱م، «القاعده اوساما بن لادن» و «ایمان الظواهیری»، بمثابة «یک دولت در داخل دولت طالبان» مبدل گردیده است. منجمله «القاعده» به ایجاد یکسلسله مراکز تعليمی نائل آمده است، که «هزاران اسلاميست» از کشور های مختلف را تعليم می داده اند. آنچه قابل توجه است، از جمله ۴۵۰۰۰ عسکر که بر ضد اتحاد شمال در داخل افغانستان می جنگیده اند، فقط ۱۴۰۰۰ آنرا افغانها، تشکیل می داده اند.» در روز های قبل از سقوط «طالبان»، این گروه قریب ۹۰ فیصد خاک کشور را تحت کنترول داشته است.

[http://de.wikipedia.org/wiki/Krieg\\_in\\_Afghanistan\\_seit\\_۲۰۰۱](http://de.wikipedia.org/wiki/Krieg_in_Afghanistan_seit_۲۰۰۱)

آنچه بمثابة مقدمات، آغاز «جنگ عليه تروريزم» در مناسبات بين المللی از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده است، همانا «مشروعیت سياسی مداخله غربی» شمرده می شود، که بر اساس قطعنامه ۱۳۶۸ مؤرخ ۱۲ سپتمبر ۲۰۰۱م «شورای امنیت سازمان ملل متحد»، پس از حمله تروريستی روز قبل، در خاک ایالات متحده امریکا، بتصویب رسیده است.

شورای امنیت سازمان ملل متحد، عاملین را بعنوان «تهدید در برابر صلح جهانی و امنیت بين المللی» دانستند. بنابراین به ارتباط حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م، بمثابة یک عمل مسلحانه، مطابق محتوای ماده ۳۹ و ماده ۵۱ «منشور ملل متحد»، طبقه بندی گردید. بر اساس آن به ایالات متحده امریکا، حق دفاع خودی برسمیت شناخته شد. بنابر موضعگیری ایالات متحده و حکومت ديگر، بشمول «جمهوری اتحادی آلمان»، با این فورمولبندی و مراجعه مستقیم به حقوق مندرج ماده ۵۱ «منشور ملل متحد»، در مورد «دفاع خودی»، عملیات جاری «آزادی دوامدار»، از جانب شورای امنیت بمثابة «فرمان دفاع خودی ایالات متحده امریکا، عليه حمله ای که در افغانستان طرح ریزی گردیده بود»، ارزیابی گردید و بر بنای این اصول، از نگاه حقوق بين الدول یا حقوق ملت ها، «مشروعیت»، حاصل نمود.

در همان روز ۱۲ سپتمبر ۲۰۰۱م، «شورای سازمان اتلانتيک شمالی» («ناتو») نیز تشکیل جلسه داده، حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م را، حمله بر یکی از دولت های «ناتو» تعريف نمودند، در صورت صدق این امر، که از خارج خاک ایالات متحده رهبری شده باشد.

د پايو شميره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

جریانات چند روز بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م و قبل از «آغاز جنگ علیه تروریسم» نشان می دهد: هرگاه جانب «طالبان» به تقاضای ایالات متحده آمریکا، مبنی بر تسلیمدهی، «مجرمین» که در جمله از «اوساما بن لادن» با نام یاد می شد، بسرعت جواب مثبت می دادند، اصولاً آغاز «جنگ علیه تروریسم» از خاک افغانستان، محتمل بنظر نمی رسید. اینکه چه کسی مسئول این «ماجرای»، که وطن افغانها را بار دیگر، به خاک و خون کشانید، باید حال بعد از ۱۲ سال بیشتر روشن گردیده باشد. نام مسئولین به ظاهر «طالب»، اما قدرت تصمیم و طرح «توطئه ها» باید در جای دیگر جست و جو گردد. اما از جانب دیگر وقتی با تناسب قوای جنگی در داخل افغانستان، که بنام «طالب» یاد می شده است، توجه صورت گیرد، چنین بر می آید که «افراد جنگی پاکستانی و القاعده» در مواضع «حاکم» قرار داشته اند، وقتی وابستگی های «طالبان افغانی» را به کشور های خارجی، چون پاکستان، سعودی و «امارات عربی متحده» که رسماً فقط این سه کشور، با آنها، مناسبات، نیم بند داشته اند، در نظر گرفته شود، انتظار جواب «مثبت» از آنها، یک «خود فریبی مطلق» بوده است. «شپینگل» چاپ آلمان، در شماره ۳۸ سال ۲۰۰۱م، بتاریخ (۱۵،۰۹،۲۰۰۱)، روز نشر)، با گزارش از منابع امریکائی، قسم های «انتقامگیری» حکومت «ایالات متحده» را بدین متن می نویسد: «ما ضربه مقابل وارد خواهیم آورد» در همین شماره بقول منابع اطلاعاتی رسمی خیر می دهد، که گویا «اوساما بن لادن»، الی ۱۰۰۰ «جنگی خدا» را بعد از «تعلیم تروریستی» در افغانستان، در سراسر اروپا، «نفوذ» داده است. بنام «حملة مقابل» با اصل حرکت «اشغال» تفاوت داشته می تواند، بخصوص که درین اقدام، بیش از ۴۰ کشور سهم شده اند. آیا همه نیت «اشغال» را داشته اند؟

بر اساس این گزارشات، تمام کشور های غربی، در قدم اول اعضای «پیمان «ناتو»، امنیت آنها را در خطر می دیده اند. واشنگتن درین قصد آن، از متحدان «ناتوی» خود، خواهان همبستگی شده است، بشمول ضربات نظامی. درین شماره واضح خبر داده می شود که در «عاملین» این «حملات تروریستی» «اوساما بن لادن» را زیر نظر گرفته اند.

کلمات چون «اشغال» یک کشور و یا «مستعمره» و انواع وابستگی ها را در تاریخ کشور ها، بشمول کشور ما می شناسیم. اگر بپذیریم که کشور «اشغال است!» پس باید اقل یک لحظه هم، توان آنرا داشته باشیم، تا با خونسردی بتوانیم ارزیابی نمائیم که چه نوع اشغال است؟ چه عوامل کشور و مردم آنرا درین حالت کشانید؟ در شرایط و مناسبات گذشته، یعنی در زمان استعمار بین المللی، اشغال ها، بر اساس کدام اهداف و چگونه صورت می پذیرفت؟ در قرون متمادی وابستگی ها، چه بار آورده؟

در شرایط و مناسبات کنونی بین المللی اشغال ها، چگونه صورت می پذیرد؟ این چگونه ممکن بوده است که با تفاوت از قرون گذشته، بیش از «چهل» کشور، یک قدرت را کمک کنند، که «صاحب پایگاه نظامی شود!!!». حال که مصمم اند، بیرون شوند، اینکه «فوری» و یا «تدریجی» باشد، آیا ما این همه رویدادها را بحیث اتباع یک کشور جنگ زده، تحلیل و هضم کرده ایم؟

ناگزیر خواهیم بود، تا بعضی نمونه ها را از قرن «بیست» در نظر بگیریم، و ببینیم که دیگر ملت ها، باعواقب جنگ، چگونه مقابله کرده اند. انتقاد درست است. اما انتقاد بدون، داشتن راه «حل» عملی و قابل قبول برای مردم، که اصلاً نیرو های پیش برنده «پروسه» ها، توسط آنها صورت گرفته می تواند، جز حرف خالی، چیزی را ببار نخواهد آورد.

در جنگ اول جهانی «قدرت های متخاصم» و یا «قدرتهای غربی» نو «صنعتی شده» در نزدیک ترین «جبهات» علیه همدیگر قرار داشتند. با شکست آلمان و متحدین آن، ختم جنگ اول جهانی با عقد قرارداد در کنفرانس «ورسای» (Versailler Vertrages) فرانسه، بتاریخ ۲۸ جون ۱۹۱۹م، در آلمان صلح رسمی، بدون «آشتی» برقرار گردید. قرار معلومات بعضی منابع، آلمان به پرداخت «غرامت» های جنگی مجبور، گردانیده شد. قریب دو دهه بعد، باز از همین «قلمرو ها»، آتش «جنگ دوم جهانی»، افروخته شد. در ختم جنگ (۱۹۴۵م)، آلمان به «چهار ساحه» یا «زون اشغالی» تقسیم گردید. با تقسیم این کشور، همزمان، جهان در دو قطب قدرت «متخاصم و متضاد» موضع گرفتند. بعد از آن شدید ترین مسابقات «تسلحاتی» هم براه افتاد. اگر در جریان «جنگ» دوم

جهانی، ایالات متحده آمریکا، اولین کشور «صاحب» سلاح هستوی شد و استعمال هم کرد، حال علاوه از آنکه تعداد کشور های دارای سلاح «هستوی» و سایر سلاح کشتار جمعی دیگر (بیولوژیکی و کمیایوی) دقیقاً معلوم نیست، حتی در جهان پیشرفته، چنان واهمات به حقیقت مبدل شده است، که دیگر به امکان استفاده «صلح آمیز» از انرژی هستوی، اعتماد ندارند. آنچه قابل تذکر است، آنکشور هائیکه در دو جنگ بزرگ «جهانی»، علیه همدیگر قرار داشتند در قلمرو افغانستان امروز، بطور نمونه، در یک جهت، اهداف مشترک برای امنیت سیستم های اجتماعی خود، در «مرکزیت» واحد، اداره نظامی و امنیتی عمل می کنند.

بعد از جنگ دوم جهانی باز دیدیم که، انواع «حاکمیت های دیکتاتوری»، در تحت بیرق های سرخ و سبز در تحت تأثیر همین دو «قطب»، مانند قطب های مقناطیسی، کشور های ضعیف، تازه «رها شده از قید استعمار» را، در قید و وابستگی های نوع دیگری حفظ نمودند. از رشد لازم صنعت، بهبود اقتصاد و علم و تخنیک درین کشور ها، با شیوه های دیگری، ممانعت بعمل آمد. رهبران آگاه قسمت «غرب» آلمان، بعنوان نمونه، از «برکت» پروگرام «کمکی» «مارشال» (وزیر خارجه وقت ایالات متحده) و تحمل «قیودات» و «وابستگی های» چندین ساله، خاک و وطن ویران از «جنگ» شانرا با عرق «ریزی» ها، دوباره آباد ساختند. رهبران آلمان غربی خاصناً از همان روز های اول، در جهت رهائی «اسیران جنگ» و حتی آوردن «اجساد» اتیاع خود را عمدتاً از قسمت های اروپای شرقی و روسیه، بخاک خود، و مراسم تدفین دوباره را توسط خانواده ها و اقارب و دوستان آنها، انجام دادند. به این ترتیب، وفا داری دولت و رهبران آنرا از منافع عامه کشور نشان داده، بتدریج به ملت خود، حیثیت و نام و سطح زندگی مرفع و آبرومند، ببار آوردند. پایگاه های نظامی کشور های خارجی را که در آغاز خود شانرا «غالب» می دانستند، در سرزمین آلمان آباد و تمویل می نمودند، بتدریج عضو فعال اتحادیه ها و سازمانهای آنها گردید و به شریک مساوی الحقوق شناخته شد. قریب چهل سال بعد از موجودیت دو دولت در سر زمین خود آلمان ها، کشور خود را دوباره واحد ساختند و به آن «غالب»، یا «قدرت بزرگ» و «قت»، در بدل «چند میلیارد مارک» نقد، آزادی و وحدت دوباره کشور و ملت خود را، بدون اینکه یک قطره خون هم ضایع سازند، ممکن ساختند. ویلی براندت، یکی از رهبران معروف متوفای «حزب سوسیال دموکرات آلمان»، در «پروسه وحدت» دوباره گفت: «آنچه بیکدیگر مربوط اند، با هم یکجای نموی کنند!»

حال اگر همین وقایع قریب ۱۲ سال اخیر به این شکل صورت نمی پذیرفت، در سر زمین ما در تحت تداوم جنگ داخلی، با شیوه قبل از آن و در جهان چه حالتی محتمل می بود؟ هیچ انسان مخالف استقلال و آزادی نیست. اما وظیفه رسیدن به استقلال هم از خود مشی میخواهد و یا نه؟ انقلابیگری و شکایت و تند روی و تند حرفی تا به کی؟

پایان